

Science and Pseudo-science in the Contemporary State Studies in Iran

Shoja Ahmadvand * 

Associate Professor, Department of Political
Science, Ilam Tabataba'i University, Tehran,
Iran

Abstract

Generally speaking, scientific understanding of social phenomena such as government has been based on the evidence and arguments, but in practice, some people have gone astray and changed their direction to pseudo-scientific understanding, to the extent that they can claim that "pseudo-science has replaced science." This article tries to analyze this statement. The purpose of the article is to study the challenges of government by examining their relationship with the indicators of science and pseudo-science. The article analyzes the data with the Meta-synthesize method. It seeks to put together and analyze the findings, examine them, discover the basic characteristics of the phenomena and combine them into a transformed whole with the aim of providing a new interpretation of the subject. The finding of this article is that the category of science/pseudo-science is a spectral phenomenon like any other human phenomenon, which means that the works written in the field of government all have both scientific aspects and pseudo-scientific aspects, but the difference is in the location in the spectrum. Some works are closer to the scientific spectrum, but some works are closer to the pseudo-scientific spectrum and their prominent aspect is pseudo-scientific. The result of this study is that the dominant aspect of government studies in Iran is mostly pseudo-scientific and they rely less on objective empirical evidence and philosophical arguments in their analysis, and therefore this harm causes a distorted understanding of the government as an institution of institutions and the most important political force in society.


Keywords: Science, Pseudoscience, State Studies, Empirical Evidence, The Institution of Institutions

* Ahmadvand@atu.ac.ir

How to Cite: Ahmadvand, S. (2022). Science and Pseudo-science in the Contemporary State Studies in Iran. *State Studies*, 8(30), -. doi: 10.22054/tssq.2022.69921.1320



علم و شبه علم در مطالعات دولت پژوهی معاصر در ایران

شجاع احمدوند*  دانشیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

یکی از اقدامات مهم دانشمندان فهم عالمانه دولت بوده است، ولی گاهی این کوشش به فهمی شبه علمی ختم شده است، تاحدی که می شود گفت "شبه علم به جای علم نشسته است." مقاله می کوشد تا این گزاره را واکاوی کند. پاسخ این پرسش که وضعیت آثار مربوط به دولت در ایران از نظر علمی یا شبه علمی بودن چگونه است؟ را می توان در چهار شاخص واری ادبیات موجود، قابلیت آزمایش، استناد به شواهد، نقد و اصلاح پذیری ردیابی کرد. هدف مقاله آسیب شناسی آثار نوشته شده در مورد دولت از طریق بررسی نسبت آنها با شاخص های علم و شبه علم است. روش ما فراترکیبی است که به دنبال تجزیه یافته ها، بررسی آنها، کشف ویژگی های اساسی پدیده ها و ترکیب آنها در کلی دگرگون شده، با هدف ارائه تفسیر جدیدی از موضوع مورد مطالعه است. یافته این مقاله آن است که مقوله علم/ شبه علم مانند هر پدیده انسانی دیگری پدیده ای طیفی است، بدین معنا که آثار نوشته شده در حوزه دولت همگی هم از وجوه علمی برخوردارند و هم از وجوه شبه علمی اما تفاوت در محل قرار گرفتن آنها در این طیف بندی است. برخی آثار به طیف علمی نزدیک ترند و وجه غالب آنها علمی است. اما برخی به طیف دیگر نزدیک ترند و وجه برجسته آنها شبه علمی است. نتیجه این بررسی آن است که وجه غالب مطالعات دولت پژوهی در ایران بیشتر شبه علمی بوده و در تحلیل های خود کمتر بر شواهد عینی تجربی و استدلال های فلسفی تکیه دارند و همین آسیب موجب فهمی کژتاب از دولت به عنوان نهاد نهادها و مهمترین نیروی سیاسی در جامعه امروز شده است. **واژگان کلیدی:** علم، شبه علم، دولت پژوهی، شواهد تجربی، نهاد نهادها.

* Ahmadvand@atu.ac.ir

مقاله حاضر برگرفته از طرح پژوهشی "تاریخ شفاهی علوم سیاسی در ایران" است که در سال ۱۴۰۰ در دانشگاه علامه طباطبائی اجرا شد و اینک مقوله دولت از آن استخراج شده و با بسط منابع و ارجاعات جدید در قالب این مقاله ارائه شده است. فهرست برخی از مصاحبه های انجام شده در قسمت منابع آمده است.

مقدمه

جمله کلیدی روانشاد دکتر احمد گل محمدی که "در مطالعات سیاسی امروز، شبه علم به جای علم نشسته است" نیازمند واکاوی است. تفاوت علم و شبه علم در چیست؟ دهه اول ۱۹۰۰ دوره سرنوشت سازی برای علم غربی بود. فیلسوف جوان کارل پوپر فعالیت علمی خود را بر شیوه‌ای متمرکز کرده بود که دانشمندان معاصرش چون انیشتن و فروید درباره جهان می‌اندیشیدند. او دریافت که روش مواجهه این متفکران برجسته معاصر با جهان او یکسان نیست و لذا به تفاوت مهمی میان علم و آنچه او شبه علم نامید پی برد. فروید و انیشتن که تقریباً به طور همزمان ظهور کردند، با پیش‌بینی‌هایشان امیدوار بودند که به شناخت بهتر ما از جهان کمک کنند. فروید استدلال می‌کرد که تجربیات دوران کودکی تأثیر زیادی بر شخصیت ما خواهد داشت و لذا این تجربیات شخصیت ما را تأیید می‌کنند. در حالی که، انیشتن منتظر خورشید گرفتگی بود که می‌توانست کل نظریه نسبیت او را ابطال کند. در این روزها کارل پوپر متولد ۱۹۰۲، هم نظریه روانکاوی فروید را پیگیری می‌کرد و هم مباحث انیشتن درباره قوانین جهان را. پوپر متوجه شد که این متفکران بزرگ برای اعتباربخشی به نظریه‌های خود از روش‌های مختلفی استفاده می‌کردند. مثلاً، فروید می‌توانست هر داده‌ای را برای تأیید نظریه خود به کار گیرد. فروید می‌توانست صمیمیت یک فرد را هم با این استدلال توضیح دهد که در کودکی به اندازه کافی در آغوش گرفته نشده است و هم با این استدلال که بیش از حد در آغوش گرفته شده است. لذا گوئی شواهدی برای حمایت از نظریه فروید در همه جا وجود داشته.. از سوی دیگر، فروید همیشه می‌توانست گذشته را به گونه‌ای متفاوت بخواند تا نوعی تأیید نظریه خود را حفظ کند. اما انیشتن به جای اینکه برای تأیید نظریه‌اش به عقب نگاه کند، به آینده نگاه می‌کرد و سخت دنبال این بود که یافته‌های جدید نظریه او را باطل نکند (Qhaemi, 2003). مثلاً اگر نتایج خورشید گرفتگی در سال ۱۹۱۹ متفاوت بود، نظریه نسبیت عام او که قبلاً مطرح شده بود کلا رد می‌شد. (Krahg, 2021: 54)

در اینجا پوپر به کشف عجیبی دست یافت و آن اینکه میان کار علمی که انیشتن انجام می‌دهد و کاری که فروید انجام می‌دهد تفاوت فاحشی وجود دارد. او کار انیشتن را علم و کار فروید را شبه علم نامید. کار فروید این گونه بود که شما با "مشاهده روابط" میان پدیده‌ها نتیجه لازم را می‌گیرید مثلاً به یک قو نگاه می‌کنید و متوجه می‌شوید که سفید

است؛ به قو دیگری نگاه می‌کنید و می‌بینید که آن هم سفید است؛ شما به تعداد کافی قوهای سفید نگاه می‌کنید و در نهایت این فرضیه را مطرح می‌کنید که همه قوها سفید هستند. پوپر می‌گوید ولی رابطه پدیده‌های انسانی مثل رابطه قوها و رنگ‌ها نیست، بلکه بین پدیده‌های خاص انسانی و رفتار انسانی روابط بسیار پیچیده‌تری وجود دارد. اما از نظر فروید هر کسی از قبل تصویری دارد. همه انسان‌ها اعم از اینکه بپذیرند یا نپذیرند، کار را با یک حس شروع می‌کنند. از این گذشته، آنچه تصمیم به مشاهده می‌گیرد با توجه به آن چیزی است که در وهله اول به آن اهمیت می‌دهد، و این واقعیت که به آن بسیار اهمیت می‌دهد نیز به این معنی است که او قبلاً در مورد آن اعتقاد دارد. اما این در مورد فروید چه چیزی به ما می‌گوید؟ پوپر بر آن است که روش‌هایی مانند فروید که فقط برای تأیید باورها عمل می‌کنند، شبه‌علم هستند و می‌توان از آنها برای اثبات هر چیزی استفاده کرد. (Dewitt, 2011: 55; Keeley, 2018: 80).

مثلاً اگر شما بخواهید با روش تأیید‌پذیری وجود بابانوئل را ثابت کنید و شواهدی از وجود او پیدا کنید، دنیا پُر است از این شواهد: هدایایی که صبح کریسمس زیر درخت وجود دارد؛ بچه‌هایی که در مراکز خرید پرسه می‌زنند و هدیه می‌خرند؛ آهنگ‌ها، داستان‌ها، برنامه‌های تلویزیونی، فیلم‌ها و... همه و همه برای تأیید اعتقاد شما به بابانوئل هستند. اما پوپر می‌گوید تنها با تلاش برای ابطال وجود بابانوئل است که می‌توانید واقعی یا غیرواقعی بودن او را نشان دهید. لذا سؤال این است که وقتی می‌خواهید یک نظریه را آزمایش کنید باید به دنبال تأیید آن بگردید یا ابطال آن؟ برای پوپر نکته کلیدی این است که علم به دنبال ابطال است و شبه‌علم به دنبال تأیید (Collins, 1992: 36).

اما در ادامه این مقدمه اشاره به ادبیات موضوع و روش پژوهش ضروری است.

مرور ادبیات: پیشینه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست، آثار مربوط به فلسفه علم و تفاوت‌های علم و شبه‌علم که تعداد آنها چه در خارج و چه داخل فراوان است. مبادی *مابعدالطبیعی علوم نوین*، ادوین برت، همراه با ترجمه و مقدمه مفصل عبدالکریم سروش از منابع معتبر است. کتاب ناصر قائمی در مورد روانپزشکی و رویکرد تکثرگرایانه به ذهن و تأکید بر اینکه فروید می‌توانست گذشته را طوری بخواند که مؤید نظریه او باشد، ولی نگرانی انیشتن از آینده بود که یافته‌های جدید نظریه او را باطل نکند. مقاله هگلگه کراگ در مورد پوپر و کیهان‌شناسی جدید و تأثیرات آن که به رویکرد آینده‌نگرانه انیشتن توجه

داشت. تاریخ فلسفه علم، ریچارد دیوت و نسبت مشیت و توطئه، برایان کیلی که به بحث پوپر در مورد نقد روش فروید و رویکرد تأییدگرایانه او اشاره کرده و آنها را شبه‌علم می‌خوانند. کار هری کالینز در مورد همانندسازی در علم و تأکید بر اینکه نکته کلیدی پوپر این است که علم به دنبال ابطال است و شبه‌علم به دنبال تأیید. کار بنجامین گال اور در مورد کیهان شناسی فیزیک و فلسفه و تأکید او بر مسیر سه مرحله‌ای آزمایش‌پذیری، انکارپذیری، ابطال‌پذیری در یک بررسی علمی. اثر ماسینو پیگلوچی و ماآرتن بودری، در خصوص فلسفه شبه‌علم: بازنگری در مرزبندی، که به برخی از نقاط اشتراک علم و شبه‌علم می‌پردازد. همه و همه در این دسته جای می‌گیرند که می‌توان از آنها برای معیاربندی شاخص‌های علم/شبه‌علم بهره گرفت. دوم، منابعی که در مورد دولت در ایران نگاشته شده و در دو سر طیف علم/شبه‌علم قرار دارند. این آثار را در طول این مطالعه بررسی خواهیم کرد و در اینجا نیازی به تکرار آن مباحث نیست؛ آثاری مانند کتاب‌های ابریشمی، امیر خسروی، طاهایی، فیرحی، قریب، گل محمدی، محمدی، نعمانی و یاور. این بحث‌ها بیشتر مربوط به دولت در دوره جدید است و به قول فرهنگ رجایی از زمانی که ایرانی‌ها در مسیر توسعه قرار گرفته و با دنیا در تعامل بوده و جهان‌داری آغاز کردند، علم سیاست و به تبع آن بحث درباره دولت مطرح شد (مصاحبه با فرهنگ رجایی، تاریخ ۱۳۹۸/۳/۳).

روش بررسی: روش تحلیل داده‌ها از نوع کیفی فراترکیبی است. در این روش از پنج گروه منابع مربوط به دولت‌پژوهی در ایران فقط کتاب‌های نوشته شده در ایران که تاحدی شناخته شده‌تر هستند انتخاب و با روش مذکور تجزیه و تحلیل شدند. در این روش تلاش بر آن بود که ویژگی‌های اساسی این کتاب‌ها در مورد دولت شناسایی و آنها را در دو قاب علم یا شبه‌علم همراه با ارائه تفسیر جدیدی از موضوع، قالب‌بندی کنیم. به ساده‌ترین زبان، روش فراترکیب از خلال مرور سیستماتیک منابع طی چند گام می‌گذرد: بعد از طرح سؤال اصلی یا مجموعه‌ای از سؤالات، گردآوری اطلاعات و داده‌های موجود درباره سؤالات انجام شد، در گام دوم به فیلتر کردن منابع اقدام شد و طی آن داده‌هایی که کمکی به سؤال ما نمی‌کردند کنار گذاشته شدند، در گام سوم داده‌های مرتبط و معتبر ترکیب شده و در قالب گزارشی درباره شواهد و شکاف‌های موجود در پژوهش ارائه شدند (Gough, Oliver, & Thomas, 2017: 14-21). به بیانی عینی‌تر، فراترکیب به‌سان پازلی است

که قطعات مطالعه ما باید بتواند خلأهای آن را پر کند و در نهایت تصویر مطلوبی از پاسخ ما به پرسش تحقیق ارائه دهد. بنابراین، ما ابتدا سؤال خود درباره علم / شبه‌علم را طرح کردیم، آنگاه داده‌های مربوط به دولت را گردآوردیم، سپس آنها را فیلتر و موارد نامرتبط را کنار نهادیم، با ترکیب داده‌های معتبر آنها را در دو سر طیف علم / شبه‌علم قرار دادیم، قطعات پازل را در جای خود قرار دادیم، در نهایت تصویری طیفی از وضعیت مطالعات دولت‌پژوهی در آثار مربوطه را ترسیم کردیم.

۱. تفاوت‌های علم و شبه‌علم

پوپر این دیدگاه خود را با تکیه بر برخی نتایج متمایز در مورد علم (science) و دانش (knowledge) توضیح می‌دهد. نخست، در علم، جستجو و تلاش برای ابطال نظریه پایان‌ناپذیر است، ولی در شبه‌علم، پیدا کردن شواهد بسیار آسان است. به عبارت دیگر اگر به دنبال تأیید نظریه خود هستید این کار به راحتی میسر است. چنانچه در مثال بالا، هدایای زیر درخت کریسمس، خریدهای کودکان و انواع نمایش‌ها و فیلم‌ها این را ثابت می‌کند. وقتی این چند نمونه را یافتید به احتمال زیاد به جستجوی شواهد متناقض ادامه نخواهید داد. ولی علم، همواره باید بکوشد تا ابطال شود. هر اندازه در برابر ابطال مقاومت کرد، قدرت و علمیت آن قوی‌تر است.

دوم، هر تأییدی ارزشمند نیست بلکه فقط تأییدی ارزش دارد که از پیش‌بینی‌های مخاطره‌آمیز باشد (risky predictions)، یعنی آن دسته از پیش‌بینی‌هایی که می‌توانند نظریه شما را ابطال کنند. پوپر در اینجا سخن عجیبی دارد و آن این است که هر نظریه علمی خوب بازدارنده است یعنی همه چیز را ابطال می‌کند. پوپر می‌گوید هر باور نادرستی که کشف می‌کنیم، ما را به باور درست و واقعی بسیار نزدیک می‌کند. سوم، تنها آزمون واقعی یک نظریه، آزمونی است که سعی در ابطال آن دارد. بنابراین، اگر بخواهید واقعیت بابانوئل را آزمایش کنید، به جای اثبات وجود او، باید سعی کنید ثابت کنید که او وجود ندارد. بنابراین، شما تمام شب را بیدار می‌مانید و منتظر می‌مانید که او را در حال تحویل هدایای خود بگیرید. این خطرناک است، زیرا اگر شخصی که در واقع برای گذاشتن هدایا زیر درخت حاضر می‌شود پدر شما باشد، پس فرضیه بابانوئل را از بین برده‌اید. پوپر تأکید فراوانی دارد بر اینکه نظریه‌های ابطال‌ناپذیر علمی نیستند. اگر نمی‌توان آن را آزمایش کرد، پس نظریه شما ارزش زیادی ندارد. مثلاً، اگر می‌خواهید اعتقاد خود به بابانوئل را با

روشی علمی به دست آورید، باید باور خود را از هر راهی که می‌توانید، آزمایش کنید و شما فقط حق دارید، آنچه را با آزمایش به دست آورده‌اید، نظریه علمی بنامید. چهارم، وقتی نظریه خود را ابطال کردید، باید بتوانید آن را رها کنید. فرض کنید شما در مورد اسطوره بابانوئل متوجه شدید که پدرتان آن هدایا را زیر درخت گذاشته، خیلی‌ها هنوز به آن اسطوره چسبیده و رها نمی‌کنند و توجیهاتی پیدا می‌کنند مثل اینکه بابانوئل هدایا را زودتر داده و پدر فقط به او کمک می‌کند. اما، اگر شما یک دانشمند هستید، باید بتوانید باورهای ابطال شده را رها کنید، شواهد را بپذیرید و به جلو حرکت کنید. این یعنی همان تفکر علمی مدرنی که ما امروز قبول داریم: آزمایش پذیر، انکار پذیر، ابطال پذیر (Gal-Or, 1987: 66).

بر این اساس می‌توان تفاوت‌های این دو را در چهار مقوله نشان داد. نخست، هر دو مدعی علم معتبرند، اما این فقط علم است که فرایند دقیق و ارسای علمی^۱ و مرور ادبیات موجود را انجام می‌دهد چرا که مخاطب آن متخصصانند، برخلاف شبه‌علم که گویی برای عامه نوشته شده است. این بی‌توجهی شبه‌علم به واری علمی یا به این دلیل است که هنوز وارد مرحله بررسی علمی نشده، یا ناشی از آن که بررسی علمی برای این گونه از دانش غیرممکن است، مانند باوری که نمی‌توان آن را آزمایش کرد (Giannelli, Imwinkelried & Peterson, 2011:108). دوم، علم توسط شواهد^۲ هدایت می‌شود، درحالی که شبه‌علم بیشتر توسط اهداف فرهنگی یا تجاری (Skelton, 2011: 561). شواهد، مجموعه‌ای از تجربیات شما، دانش عمومی، یا آن چیزی است که شما در یک کتاب در مورد آن می‌خوانید و بینشی را به شما می‌دهد. سوم، علم چیزی است که می‌توان آن را آزمایش کرد، نه تنها خود نظریه پرداز بلکه دانشمندان بعدی نیز می‌توانند آن را تکرار کنند و صحت و سقم آن را مورد واری قرار دهند. علم بی طرفانه است و دائماً داده‌ها را دنبال می‌کند تا بتواند اعتبار نظریه خود را در موقعیت‌های جدید هم بسنجد و اگر هم برابر داده‌های جدید ابطال شد در نیل به حقیقت کمک کرده است، اگر هم ابطال نشد که نظریه قوی‌تر خواهد شد. درحالی که شبه‌علم مغرضانه است، یک نتیجه‌گیری پیش فرض دارد که می‌خواهد داده‌هایی را برای پشتیبانی و حمایت از آن پیش فرض به استخدام

1. peer review

2. evidence

در آورد (Pastorino & Doyle-Portillo, 2021: 10). چهارم، علم در برابر همتایانی که می‌خواهند او را ابطال کنند یعنی منتقدان با روی خوش برخورد می‌کند. لذا به شدت شک‌گراست و از هرگونه تردید ناظر به ابطال استقبال می‌کند و می‌کوشد تا بنیان‌های خود را در برابر این تلاش‌ها تقویت کند، اگر هم رد شد خود را با شرایط جدید تطبیق می‌دهد. اساساً انتقاد را کلید نیل به حقیقت می‌داند. اما شبه‌علم، نه شک را می‌پذیرد، نه بررسی‌های دقیق و موشکافانه را و نه انتقاد را، و چون تاب پذیرش دیدگاه‌های دیگر را ندارد، امکان اصلاح و ارتقای آن دشوار یا ناممکن است، ولی در علم به دلیل شواهد جدیدی که به دست می‌آید امکان تجدید نظر و اصلاح همواره میسر است.

البته علم و شبه‌علم نقاط اشتراکی نیز دارند از جمله اینکه (۱) اهالی هر دو گروه یافته‌های خود را در رسانه‌ها، وب‌سایت‌ها، کتاب‌ها، مجلات علمی، روزنامه‌ها و... منتشر می‌کنند و همین مسئله تمایز میان این دو را دشوار می‌سازد. (۲) هر دو از مفاهیم و اصطلاحات علمی استفاده می‌کنند. این مسئله به‌ویژه در مورد شبه‌علم اهمیت فراوانی دارد چراکه استفاده از مفاهیم و اصطلاحات علمی موجب می‌شود تا این شبه‌علم، علمی به نظر برسد و از این طریق برای خود مشروعیتی در میان اصحاب علم کسب کند و بهتر از آنچه واقعاً هست به نظر برسد. (۳) نکته سوم این که هم علم و هم شبه‌علم نیازمند آن هستند که برای مقبولیت، مورد ارزیابی مردم قرار گیرند. مردم برای اینکه اعتبار، دقت و درستی ادعای گزاره‌های علمی یا شبه‌علمی را دریابند باید هر دو را ارزیابی کنند. هرچند تاکنون همه علوم نیز به درستی سامان نیافته‌اند تا اعتبارشان مورد تأیید باشد چه رسد به شبه‌علم (Pigliucci & Boudry, ed., 2013). نهایت اینکه، کل داستان علم و شبه‌علم بر سر شواهد است. یک دانشمند می‌گوید شواهد چیزی است که نظر من را تغییر می‌دهد درحالی که شبه‌دانشمند به سادگی چیزی را نمی‌پذیرد و معتقد است که چیزی نمی‌تواند نظر او را تغییر دهد. دکتر نقیب‌زاده بر آن است که تحصیل در دانشگاه معتبر بین‌المللی از دو جهت می‌تواند انسان را از شبه‌علم‌گرایی بدور دارد. یکی آشنایی با روش که بسیار کاربردی و عینی آموخته می‌شود. دوم آگاهی با یک زبان بین‌المللی و از آن طریق دسترسی به کثیری از منابع که می‌تواند بینش شما را تعمیق بخشد و شما را از داوری‌های تجاری و ایدئولوژیک برهاند (مصاحبه با احمد نقیب‌زاده، تاریخ ۱۳۹۹/۷/۱۹).

۲. آیا علمی بودن به معنی نفی متافیزیک است؟

ادوین آرتثر برت در کتاب *مابعدالطبیعی علوم نوین*، معتقد است که در تکوین علوم نوین علاوه بر حس و برهان (عمدتاً چهارگونه شناخت وجود دارد، شناخت تجربی که بر حواس و تجربه استوار است، شناخت فلسفی - عقلی که بر برهان استوار است، شناخت شهودی که بر دل استوار است و شناخت نقلی که بر کردار و گفتار انسان‌هایی استوار است که فعل و قول آنها برای برای نظریه پرداز حجت و سند است)، مجموعه مقدمات و عناصری نیز دخیل بوده‌اند که از جنس علم تجربی نبوده‌اند، لذا علاوه بر تجربه‌گرایی مسائل عجیب و غریبی چون فلسفه‌بافی، خواب‌گردی و خرافه‌اندیشی عالمان در شکل‌گیری آن دخیل بوده‌اند. چنانچه دکارت پای هیولایی خردناپسند به نام اتر را در علم باز کرد و برخی حرکات نظام عالم را منتسب به وی کرد. کپرنیک نظام فلکی خود را بر اصلی غیرتجربی بنا نهاد که از حسّت و سادگی طبیعت سخن می‌گفت. کپلر مسائل خود را بر خرافه‌هایی هم در بحث و هم در کسب درآمد استوار می‌کرد که هم دوره‌ای‌های او آنها را بر نمی‌تافتند. نیوتن که خود را اهل فرضیه‌بافی نمی‌دانست، فرضیه‌های عجیب و غریبی را در عرصه دانش خرج می‌کرد (برت، ۱۳۷۸، ص. نه تا یازده). البته که این مبادی غیرتجربی از جنس اوهام نیستند، بلکه به تعبیر سروش در مقدمه ترجمه فارسی همان کتاب، یا از مبادی معرفت شناختی‌اند مانند گالیله و کپلر که تنها معرفت یقینی و معتمد را معرفت ریاضی می‌دانستند، یا جهان شناختی مانند دکارت که امتداد را تنها وصف ماده می‌دانست و سایر اوصاف ماده را از آن بدر می‌آورد و مثل کپلر و گالیله اوصاف اجسام را به اصیل و تبعی تقسیم می‌کرد و فاعلیت را از اوصاف اصیل می‌دانست و اوصاف تبعی - سوپژکتیو را به امر مدرک و امر مدرک را به غده صنوبری در مغز می‌سپرد. یا دینی - کلامی، مانند نیوتن که افلاک را مَشعَر خداوند می‌پنداشت و افلاک را ویران می‌پسندید تا دست خداوند را در آباد کردن عالم بگشاید (برت، ۱۳۷۸: ۱۱).

بدین ترتیب، همه این متفکران جدید هم مبادی تجربی برای علوم نوین تدارک دیده‌اند و هم مبادی متافیزیکی. علم‌شناسی در ذیل عنوان کلی‌تر معرفت‌شناسی چهار دوره پر رونق را طی کرده است. اول، علم‌شناسی ارسطویی، که کار عالم را خبر گرفتن از مقتضیات طبایع اشیاء می‌دانست و علم را مجموعه‌ای از قضایای ثابت شده و گرد آمده حول محور موضوع خاصی می‌شمرد. در این علم‌شناسی تئوری سازی، توجه به تاریخ علم و کنکاش

در روش‌شناسی، عناصر مهجور و مغفولی بودند. کمیت نیز اهمیت زیادی نداشت، تجربه به معنی استقراء و قیاس خفّی مهمترین شیوه دست یافتن به قوانین علمی و مقتضیات طبایع بود (برت، ۱۳۷۸، ص. بیست و دو). دوم، علم‌شناسی پوزیتیویستی مندرج در آثار کارل همپل و رودلف کارناب، با تکیه بر دانشی که بعد از رنسانس در غرب شکوفا شد با تأکید بر تمایز معرفت علمی از سایر انواع معرفت و توجه فوق‌العاده به علم تجربی، راه خود را از علم ارسطویی جدا کرد و تصویر نوینی از علم ارائه کرد. این علم توجه ویژه‌ای به ساختارهای درونی علم از خلال مفاهیمی چون قانون علمی، پیش‌بینی، تبیین، تحویل، تئوری، مدل، تأیید، اثبات، معیارمندی علم از غیر علم، و... کرد (برت، ۱۳۷۸، ص. سی و شش و سی و هفت). سروش ویژگی‌های کلی این علم‌شناسی تحصّلی را این‌گونه در قالب اوصاف بیست‌گانه جمع‌بندی می‌کند: تشریح‌کننده منطق علمی، تفکیک‌کننده علم از غیر علم، مستغنی‌شمارنده مشاهده از تئوری، اثبات‌پذیر یا تأییدپذیر داننده قوانین، بی‌اعتنا به تاریخ علم، بی‌اعتقاد به وقوع انقلاب در علم، انباشت‌بیننده رشد علم، ناخشنود از تئوری، همبسته با فلسفه تحلیلی، قائل به روش واحد برای علوم انسانی و طبیعی، جداکننده فرضیات از قوانین، ضد نسبیّت‌گرائی، نگارنده تاریخ درون‌بینانه علم، معقول‌شناسنده تاریخ علم، قائل به قدر مشترک میان تئوری‌های رقیب، جانشین‌شمارنده نزاع بر سر تقدم کشف، مستغنی‌شمارنده علم از متافیزیک، پذیرنده روش استقرائی در مقام گردآوری، حجت‌شمارنده آزمون‌های فیصله‌بخش و قائل به وحدت علوم (برت، ۱۳۷۸، ص. چهل و چهار). سوم، علم‌شناسی منطقی - دستوری، مندرج در آثار کارل پوپر و ایمره لاکاتوش. در اینجا علم همچنان دستوری است اما نه در اختیار عالمان، بلکه به کار جمعی عالمان وابسته است. استقراء سهمی در علم ندارد، علم بیشتر از آنکه باغچه‌ای دست‌آموز باشد به جنگلی خودرو و وحشی شبیه است که بوته تئوری‌ها به گزاف همه جا می‌روید و عالمان آن را می‌پیرایند؛ لذا کار عالمان به جای آرایش، پیرایش است. معیار علمی بودن ابطال‌پذیری است نه اثبات و تأییدپذیری، علم یا در انقلاب دائم است یا متضمن انقلاب‌های نادرست، وحدت روش علوم طبیعی و انسانی در مقام داوری همچنان پابرجاست ولی در مقام گردآوری، علوم یا روش ندارند یا روش آنها ناشی از برنامه‌های پژوهشی است (برت، ۱۳۷۸، ص. چهل و پنج تا چهل و هفت). چهارم، علم‌شناسی تاریخی - توصیفی مندرج در کتاب ساختار انقلابات علمی، تامس کوهن و آثار پُل فیرابند،

در اینجا رفتار جمعی عالمان در عرصه تاریخ موضوع تحقیق فیلسوف علم قرار می‌گیرد، لذا فلسفه علم با جامعه‌شناسی علم نزدیک می‌شود و جامعه‌شناسان در کنار فیلسوفان علم می‌نشینند، نرمی نسبت بر صلابت روش‌مندی حاکم می‌شود و حتی برخی فلاسفه ندای بی‌روشی در علم سر می‌دهند و می‌گویند در علم همه چیز ممکن است. در اینجا عالمان ابتدا در دوره نرمال به سر می‌برند، وقتی مشکلات و اعوجاجات تراکم و تزیاید یافت بحران ایجاد می‌شود و عالمان، علم را در بن‌بست می‌بینند. بحران به انقلاب می‌انجامد و نظامی علمی به جای قبلی می‌نشیند و مثل انقلابات سیاسی، بسیاری از مقررات قبلی لغو و قواعد جدیدی جایگزین می‌شود. چون این نظام جدید با قبلی نقطه مشترکی ندارد نمی‌توان از پیشرفت یا انحطاط تاریخ علم سخن گفت. علمی بودن یک رأی در گرو پذیرش اهل علم است. نظام جدید محققان و عالمان خود را پیدا می‌کند و دید تازه‌ای با خود می‌آورد به طوری که عالمان حتی با نظام علمی قبلی بیگانه‌اند؛ یعنی تحولی گشتالتی رخ می‌دهد و شکلی که قبلاً خرگوش دیده می‌شد اینک غاز دیده می‌شود و خرگوش دیدنش دیگر قابل تصور نیست. در اینجا دیگر علم عقلانیت بر نمی‌دارد و نظمی میان ادوار و نظامات علم به چشم نمی‌آید و تاریخ علم سخت به روانشناسی و جامعه‌شناسی عالمان آمیخته است (برت، ۱۳۷۸، ص. چهل و هشت و چهل و نه).

اینک در پاسخ به این پرسش که آیا علمی بودن به معنی نفی متافیزیک است، باید پاسخ منفی داد. در واقع همه این گونه‌های چهارگانه، علم هستند و لذا وقتی سخن از شبه‌علم گفته می‌شود، داده‌ها و تحلیل‌هایی است در نقطه مقابل همه این گونه‌های چهارگانه علم شناسی. طبعاً هر کدام از اینها هم متافیزیک خاص خود را دارند و گزاره‌های خود را در بستر متافیزیک خاص خود عرضه می‌کنند. بدین ترتیب، آنچه مراد این مقاله است، گونه‌ای از داده‌ها و تحلیل‌های علمی است که فاقد این مبادی، ابزار و روش‌های پذیرفته شده عالمان است. همین‌جا تذکر این نکته ضروری است که در علوم انسانی امر مطلق وجود ندارد؛ همین اصل کلی در مورد این مقاله نیز جاری و ساری است بدین معنا که نمی‌توان صرفاً از علمی بودن یا شبه‌علمی بودن مطلق این آثار سخن گفت. بلکه سخن از طیفی است که یک سر آن علمیت است و سر دیگرش شبه‌علمیت. این آثار، گاه به طیف علمیت نزدیکند و گاه به طیف دیگر، هرچند وزن طیف شبه‌علمیت مطابق یافته‌های این مقاله که در صفحات آتی مورد اشاره قرار می‌گیرد بیشتر است.

۳. دولت‌پژوهی نزدیک به طیف شبه‌علم

از نکات بالا چنین بر می‌آید که ما حداقل با چهار معیار واری علمی ادبیات موجود، قابلیت آزمایش، استناد به شواهد، و نقد و اصلاح‌پذیری نظریه‌ها برای سنجش علمیت یک دانش و آثار مربوط مواجه هستیم. اما در خصوص آثار نوشته شده در مورد دولت در داخل ایران نیز باید اشاره کرد که این آثار را حداقل می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد. دسته اول، آثاری است که در بیرون از ایران و به‌ویژه در کشورهای غربی نگاشته شده و بیشتر ماهیت نظری یا کارکردی دارند، اما در ایران به فارسی ترجمه شده‌اند. مانند کتاب *نظریه‌های دولت*، وینسنت، یا *لیبرالیسم*، فون میزس که دولت لیبرال را تشریح کرده، یا *بی‌دولتی*، دولت، *آرمانشهر*، رابرت نوزیک. از آنجا که این آثار در ایران تألیف نشده‌اند طبعاً مورد ارزیابی ما نیستند هرچند آنها را نیز می‌توان با معیار علمیت / شبه‌علمیت مورد ارزیابی قرار داد. دسته دوم، مقالاتی است که در مورد دولت به رشته تحریر در آمده‌اند، که آنها نیز اغلب با چهارچوب‌های نظری و مفهومی برگرفته از متفکران خارجی، به شکلی محدود نگاهی مختصر به وضعیت دولت در ایران دارند، اینها البته بسیار گسترده هستند ولی یافتن مقالاتی که بر ساخت نهادی دولت در ایران تمرکز کرده باشد محدود است، ضمن آنکه دغدغه این مقاله پرداختن به این دسته از نوشته‌ها نیز نیست. دسته سوم، رساله‌های دکتری و پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد است که در دانشکده‌های علوم سیاسی در قالب تحقیقات موظف دانشجویان نوشته شده‌اند و در کتابخانه‌های دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی و پژوهشی مورد ارجاع محققان هستند. اینها اغلب با یک چهارچوب نظری یا مفهومی برگرفته از متفکران غربی سعی در فهم دولت به نوعی خاص دارند. اینها نیز به سبب اهمیت‌شان موضوع پژوهش جداگانه‌ای هستند و مورد توجه این مقاله نیستند. دسته چهارم، کتاب‌هایی است که در مورد ایران توسط نویسندگان مقیم خارج، خواه ایرانی و خواه غیر ایرانی نوشته شده‌اند، اینان نیز جز یکی دو مورد خاص عمدتاً از دایره این پژوهش خارجند. دسته پنجم، کتاب‌هایی است که در ایران و توسط متفکران ایرانی و در مورد دولت در ایران نگاشته شده‌اند. این آثار علمی گاهی نتیجه سال‌ها تدریس یا تحقیق دانشگاهی (رساله، پایان‌نامه، پژوهش استادان) است که به‌ویژه در مورد رساله و پایان‌نامه با کمک استادان راهنما در قالب کتاب منتشر شده‌اند. غالباً این دسته

از نوشته‌ها مورد توجه این مقاله هستند و سعی می‌شود به بررسی وضعیت چهار شاخص پیش‌گفته در آنها پردازیم.

۱-۳. "وارسی علمی" در آثار مذکور

چنانچه پیشتر اشاره شده یک اثر علمی به معنی واقعی اثری است که ادبیات موجود آن حوزه را واریسی کرده باشد و بتواند تفاوت کار خود را با آن را به نمایش گذارد. در غیر این صورت، یا تکرار سخنان قبلی است که نوآوری در آن معنا ندارد، یا کاری خارج از دیسپلین علمی و نوعی ترجیح شخصی محسوب می‌شود. درحالیکه علم و نظریه علمی باید بتواند اتخاذ موضع کند و دیدگاه خود را در حمایت یا نقد آثار پیشین در آن حوزه ارائه دهد، به‌ویژه که یک نظریه علمی ماهیتاً متخصص محور است و در برابر یک ادعای شبه‌علمی که عامه محور است و اعتقاد، نیاز و شرایط امکان سنجش ادبیات را ندارد، باید بتواند نسبت خود را با ادبیات موجود به وضوح نشان دهد.

منوچهر محمدی در کتاب *ایران ابرقدرت منحصر به فرد*، ساخت دولت ایران را از زاویه قدرت مورد بررسی قرار داده است. او در فصل هفتم که شکل‌گیری نظام بین‌الملل منحصر به فرد و طبعاً از دید خود نقش ابرقدرت نوظهوری مانند ایران را توضیح می‌دهد. سعی دارد این مسئله را ذیل عنوان "گسترش جنبش سلطه‌ستیزی به خارج از مرزهای ایران" شرح دهد. اما صرف نظر از اصل ادعای ایشان، این ادعا نیز با نقص واریسی علمی به عنوان یکی از ضرورت‌های هر ادعای علمی مواجه است. چنانچه پیشتر اشاره شد یک اثر علمی باید نگاهی جدی به ادبیات موجود آن حوزه داشته باشد و با مرور ادبیات موجود بتواند با حرکت در مرزهای دانش نسبت خود را با آخرین دستاوردهای علمی در آن حوزه نشان دهد. جالب اینجاست که این مطالب به هیچ منبعی ارجاع داده نشده و طبعاً وقتی منبع معتبری وجود ندارد واریسی علمی نیز وضعیت‌اش مشخص است (محمدی، ۱۳۹۹: ۲۴۵-۲۵۰).

فرهاد نعمانی نیز در کتاب *تکامل فتودالیسم در ایران*، که به توضیح مختصات دولت در ایران اختصاص دارد، ابتدا نظریه فتودالیسم اروپایی را با سه شاخص معرفی کرده و در ادامه دولت ایرانی را با ماهیت فتودالی بر اساس آن شاخص‌ها تحلیل می‌کند. نخست، در تاریخ فتودالیسم نوعی پویا عمومی تاریخ وجود دارد که از کمون اولیه شروع می‌شود و بعد به برده‌داری، فتودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم ختم می‌شود. نعمانی سعی می‌کند

این مراحل را در تاریخ ایران نیز شناسایی کند. دوره ماد و هخامنشی را دوره برده‌داری، از اواخر هخامنشی تا انقلاب مشروطه را دوره فئودالیسم، از انقلاب مشروطه با ورود شرکت‌های خارجی به ایران و وصل شدن اقتصاد ایران به اقتصاد جهانی، دوره سرمایه‌داری آغاز می‌شود (نعمانی، ۱۳۵۸: ۴۱۹-۴۲۳). دوم، فئودالیسم، نظامی اجتماعی اقتصادی است که بر مبنای مبادله زمین و عواید حاصل از زمین شکل گرفته است. نعمانی با بررسی تاریخ ایران سعی می‌کند وجوه مختلف این نظام اجتماعی اقتصادی را در ایران ردیابی کند (نعمانی، ۱۳۵۸: ۱۴۵-۲۲۹). سوم، در تاریخ جوامع اروپایی جنبش‌های ضدفئودالی وجود داشت و تاریخ تحولات زمین‌داری در اروپا تاریخ مبارزه با فئودالیسم بوده است. به‌زعم او چنین جنبش‌هایی را می‌توان در تاریخ ایران نیز شناسایی کرد، مانند جنبش‌های مزدکیه و مانویه که به نظر او جنبش‌هایی ضدفئودالی بوده‌اند (نعمانی، ۱۳۵۸، ص. ۳۸۳-۴۱۳). نعمانی بر اساس این سه شاخص نتیجه می‌گیرد که دولت در تاریخ ایران ماهیت فئودالیستی داشته و فئودالیسم را در ایران محقق شده می‌داند.

اما وجوه غیرعلمی کار نعمانی در اینجا هویدا می‌شود که اولاً، به واری منابعی که چنین مباحثی را در مورد ایران دارند نمی‌پردازد و صرفاً با نوعی شبیه‌سازی اقتصادی-اجتماعی به چنین نتیجه‌گیری می‌رسد. ثانیاً، این نقد در مورد کار او اساسی است که نظام فئودالیسم مطابق ادعای او صرفاً نظامی اقتصادی اجتماعی نیست، بلکه نظامی حقوقی است. این نظام بر چهار رکن نجبا، شوالیه، دهقان و در رأس آن شاه استوار بود. اساس این نظام اعطای زمین از مقام مافوق به مقامات پائین‌تر در قبال خدمات نظامی، اقتصادی و حراست از تاج و تخت پادشاه بود. در وهله اول شاه زمین را به حوزه پایین‌تر یعنی نجبا یا گردها می‌داد. در مقابل، شوالیه پول و نان که ابزار اصلی حکومت‌داری است یعنی قدرت نظامی و اقتصادی را که مبنای اقتدار پادشاه است دریافت می‌کرد. نجبا و لردها زمین را به شوالیه‌ها یا واسال‌ها می‌دادند و در مقابل خدمات نظامی و حراست را دریافت می‌کردند. شوالیه یا واسال زمین را به رعایا داده و در مقابل غذا و خدمات دریافت می‌کرد. در پایین‌ترین طبقه سرف یا دهقان قرار داشت که زمین را برای کار دریافت می‌کرد و فقط خدمات ارائه می‌کرد. نکته بسیار مهم این که این روابط مورد حمایت نظام حقوق رومی بود و صرفاً یک رابطه اقتصادی-اجتماعی نبود. یعنی دهقان مطابق حقوق رومی از دو حق مرتع و مسکن برخوردار بود. بنابراین نظام حقوقی ضامن اجرای این مقررات بود. ولی چون نعمانی نگاهی

به ادبیات این موضوع حتی در غرب نیز ندارد این نظام را نظامی اجتماعی - اقتصادی می‌بیند، نه نظامی حقوقی. ثالثاً، نقطه ضعف کلی نظریات مارکسیستی تکیه بر نوعی دترمینیسم و جبریت تاریخی و بی‌توجهی به بستر و شرایط اجتماعی است.

کتاب *دولت در ایران: نقدی بر نظریه شیوه تولید آسیایی کارل مارکس*، اثر بابک امیر خسروی نیز از آن سوی ایدئولوژی به نقد شیوه تولید آسیایی می‌پردازد. کتاب امیر خسروی کمتر به ماهیت دولت پرداخته و کارویژه دولت را مدنظر دارد. او مهمترین کارویژه دولت را تکوین و شکل دادن ملت و قوام تاریخی آن می‌داند (امیر خسروی، ۱۳۹۷، ص. ۱۵). تأسیس، ساختار و چگونگی دولت، علت ظهور معلولی به نام ملت است. بر اساس نظریه مارکس و انگلس علت تأسیس دولت و به‌ویژه دولت استبداد آسیایی، ایده شیوه تولید آسیایی است که در برابر شیوه تولید سرمایه‌داری که مختص جوامع غربی بود مطرح شد. مارکس و انگلس منشأ پیدایش دولت‌های متمرکز و مقتدر در شرق باستان و از جمله ایران را در معضل کمبود آب می‌بینند که مربوط به آب و هوا، شرایط زمین و محیط‌زیست این جوامع است (امیر خسروی، ۱۳۹۷: ۳۳-۳۴). تفصیل این نظریه در آثاری مانند *استبداد شرقی*، کارل ویتفوگل و *شیوه‌های تولید آسیایی*، موریس گودلیه با محورهایی چون فقر منابع آبی، ضعف طبقات اجتماعی، فقدان اشرافیت مستقل زمین‌دار، عدم انباشت مازاد اقتصادی و فقدان شهرهای مستقل و خودمختار مطرح شده است (برای آگاهی بیشتر ر. ک. : ویتفوگل، ۱۴۰۰؛ گودلیه، ۱۳۵۸).

امیر خسروی دائماً تأکید می‌کند که ایرانیان دگم‌دیگری را جایگزین استبداد شرقی کرده‌اند و آن نگاه غرب‌محور است. یعنی او از زاویه نقد غرب‌محوری، نظریه شیوه تولید آسیایی و دولت استبداد شرقی مارکس را مورد نقد قرار می‌دهد. مهمترین نقد وارد بر او این است که به جای واریسی و شواهد معتبر علمی، صرفاً با نگاه ایدئولوژیک غرب‌ستیزانه این نظریه را نقد می‌کند. او روحیه برتری‌جویی، نگاه از بالا و تحقیرآمیز به ملل غیر غربی از سوی غربیان را محور اساسی کتاب مارکس می‌داند. ممکن است این ادعای او درست باشد، چنانچه او می‌نویسد "اگر شنیدن برخی بیانات مارکس و انگلس و بعضی احکام بیان شده از سوی آنها، طنین ناخوشایندی در گوش ما دارد و گاه بسیار آزاردهنده و طغیان‌برانگیز است، به مقدار زیاد بازتاب همین فرهنگ و رویکرد اروپا مرکز در آثار این بزرگ‌مردان تاریخ بوده است" (امیر خسروی، ۱۳۹۷: ۵۶). بدین ترتیب، تردیدی در روحیه

خود بزرگ‌بینی آنان حتی از زمان باستان به این سو نیست، اما بحث در اینجا بر سر روحیه غریبان نیست بلکه بحث نقد یک نظریه فراگیر تاریخی است که برای رد و نقد آن تکیه بر روحیه غربی فقط یک شاخص است نه کل ماجرا، نقد دقیق و درست مستلزم ارائه استدلال‌ها و شواهد تجربی دیگری از تاریخ سیاسی جامعه ایرانی است که بتواند آن نظریه را نقد و رد کند، نه صرف محیطی که نویسنده در آن رشد کرده است. بدین‌سان، در طیف علم/ شبه‌علم به‌رغم وجود عناصر علمی در این تحلیل، اما نگاه ایدئولوژیک و غرب‌ستیزانه‌ای که کمتر مبتنی بر شواهد مشخص است این تحلیل را نیز به جبهه شبه‌علم نزدیک‌تر کرده است.

۲-۳. "قابلیت آزمایش" در آثار مذکور

پیشتر اشاره شد که یک اثر علمی به معنی واقعی اثری است که قابلیت آزمایش داشته باشد به این معنی که دانشمندان، خواه صاحب نظریه و خواه به دنبال نقد و ابطال آن نظریه، بتوانند آن را مورد آزمون قرار دهند. مهمترین درونمایه بی‌طرفی علم همین است که فارغ از گرایش‌های ارزشی بتواند مورد آزمایش قرار گیرد. شبه‌علم، اما به سبب ارزشی و غرض‌مند بودن، اساساً قابلیت آزمون‌پذیری ندارد و داده‌ها را برای حمایت از پیش‌فرض خود به کار می‌گیرد و نه برای آزمون نظریه. علم، اعتبار هر چه بیشتر خود را در موقعیت‌های جدید جستجو می‌کند، یعنی هر اندازه بیشتر مورد آزمایش قرار گیرد و از آزمایش سربلند بیرون آید بر اعتبار و جهان‌شمولیت آن افزوده خواهد شد.

در ادامه این بحث لازم است به اثر فوق‌الذکر از محمدی بار دیگر نگاه کنیم. او در بحث منابع قدرت، یکی از منابع قدرت را امدادهای الهی برمی‌شمارد و با بحثی تفصیلی ریشه قدرت زمینی را در آسمان می‌داند و عنصر مادی قدرت را در بستر عنصر معنوی دانسته و به شواهد قرآنی این امر ایمانی توجه ویژه دارد و در جای جای آن تأکید می‌کند که امداد غیبی یکی از سنت‌های الهی است که مؤمن می‌تواند در سختی‌های زندگی به آن دل‌ببندد و امید نجات داشته باشد (مصاحبه با منوچهر محمدی، تاریخ ۱۴۰۱/۴/۲۰). محمدی از صفحه ۶۹ تا ۸۴ همان کتاب نیز به ابعاد مختلف امداد غیبی اشاره می‌کند، اما هیچ‌گاه استدلال نمی‌کند که کدام سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی دولت مستقیماً به کدام وجه از امداد غیبی در امر مملکت‌داری وابسته است. بدیهی است که اعتقاد دینی مردم و رهبران سیاسی جوامع دینی قطعاً اعتماد به نفس ویژه‌ای به آنها در مقابله با مشکلات می‌دهد، ولی

وقتی متفکری در حوزه توضیح کارویژه‌ها و عملکرد دولت بر می‌آید باید بتواند داده‌های قابل آزمایش ارائه کند. اشاره به برخی مباحث اعتقادی که حتماً برای یک انسان مؤمن سکینه و آرامش قلبی به دنبال دارد، برای امر مملکت‌داری که در آن همه آحاد جامعه از مؤمن و غیر مؤمن باید بتوانند از خیر عمومی بهره‌مند شوند، باید بر شاخص‌های عینی و مادی در تحلیل سیاست‌ها و برنامه‌ها تکیه کرد. روایتی بسیار جالب از پیامبر گرامی اسلام در همین زمینه به این مضمون نقل شده که روزی همراه تعدادی از یارانش به جایی رفتند، به محض رسیدن به مقصد، یکی از همراهان که افسار شتر را در دست داشت آن را رها کرد و همراه دیگران به راه افتاد، پیامبر از او پرسید که پس شتر را چه می‌شود؟ او پاسخ داد که به خدا توکل کردم. پیامبر اسلام فرمود: اعقلها و توکل / با توکل زانوی اشتر ببند. یعنی اول امر عقلانی مادی، یعنی عقل و بستن زانوی شتر را انجام بده بعد به خدا توکل کن. پیام مهم این گفته پیامبر این است که در همه امور و از جمله امر سیاست‌گذاری و مملکت‌داری باید قبل از هر امداد غیبی بر عقلانیت مادی تکیه کرد (محمدی، ۱۳۹۹: ۶۹-۸۴). به هر تقدیر چنین گونه‌ای از استدلال که قابلیت آزمایش ندارد برای مادی‌ترین امر این جهان یعنی سیاست، می‌تواند بنیاد استدلال در مورد ماهیت و کارآمدی دولت را دچار خدشه کند.

کتاب دیگر با عنوان *دولت عقل*، نوشته حسین قریب است که با تمام مباحث مستوفایی که در مورد وجوه مختلف عقل دارد، اما وقتی به بحث عقل در دولت می‌رسد شواهد آزمون‌پذیری در مورد اینکه یک دولت عقلانی دارای چه ویژگی‌های عینی است ارائه نمی‌دهد تا بتوان وجود یا فقدان آنها را در یک دولت خاص مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. مثلاً در جایی می‌نویسد "در اندیشه سیاسی اسلام نیز دولت پدیده‌ای ابزارگونه محسوب می‌شود. از این رو، بر طبق اندیشه سیاسی اسلام همواره می‌توان و باید برای عقلانی‌سازی دولت کوشید" (قریب، ۱۳۹۲، ص ۱۱). اما این عقلانی‌سازی به چه معناست؟ دولت پدیده‌ای زمینی و متشکل از دو عنصر ایده و پیرامون است (ر.ک: Steinberger, 2003). پیرامون همان نهادهای عینی است که بدون وجود آنها دولت عینیت پیدا نمی‌کند. وقتی سخن از عقلانی‌سازی دولت می‌شود طبعاً باید هم ناظر به ایده شود و هم پیرامون. اما عقلانی‌سازی نهادهای پیرامونی مطابق ادعای این کتاب چگونه انجام می‌شود؟ امری که در این کتاب تقریباً مغفول مانده است. کتاب آنجا که می‌کوشد قدری عینی‌تر بحث کند

می‌نویسد "عینیت‌بخشی به اصل بهره‌برداری از عقل، به مفهوم اصلی عقل (که در رعایت تناسب‌سازی بین روش‌ها و اهداف ریشه دارد) منوط است؛ بدین معنا که اگر تلاش مناسب نسبت به اصل تناسب‌سازی صورت نپذیرد، زمینه‌ای برای بهره‌برداری یا بهره‌گیری مناسب از عقل وجود نخواهد داشت و صرفاً باید به برخورداری از عقل دلخوش بود" (قریب، ۱۳۹۲: ۶۳). در اینجا نیز هیچ شاخص عینی و آزمون‌پذیری در مورد وجوه عقلانی‌سازی یک نهاد، یک رفتار یا یک کنش ارائه نمی‌شود و اینجاست که این داده‌ها نمی‌تواند در عقلانی‌سازی یا کارآمدسازی دولتی خاص اثرگذار باشد.

۳-۳. "تکیه بر شواهد" در آثار مذکور

علم تنها زمانی شایسته عنوان علم است که بر شواهد متقن و محکم استوار باشد. اهمیت شواهد در اعتبار بخشی علمی به شعبه‌ای از دانش آن است که هر دانشی پس از بررسی‌های تجربی به باوری علمی می‌رسد اما شواهد جدید تنها ابزاری هستند که می‌توانند این باور مبتنی بر شواهد و تجارب قبلی را متحول سازند و دانشمندان را به کنار نهادن نظریه خود یا بهبود و اصلاح آن سوق دهند. بدین ترتیب، شواهد مهمترین عامل تغییر باورهای علمی قبلی هستند. از این رو مهم است که بدانیم یک نظریه علمی بر کدامین شواهد استوار است. شواهد البته طیف وسیعی از داده‌ها را در بر می‌گیرد از تجربیات شما گرفته، تا دانش عمومی، یا آنچه در کتابی منعکس شده است. در نقطه مقابل شبه‌علم نه بر شواهد که بر اعتقادات جزمی، تجارب فرهنگی و ایدئولوژیک استوار است، به گونه‌ای که هیچ چیز نمی‌تواند باورهای شبه‌علم را تغییر دهد (مصاحبه با ابوالفضل دلاوری، تاریخ ۱۳۹۷/۱۱/۱۸ و ۱۳۹۷/۱۲/۱).

محمدی در اثر فوق‌الذکر که سعی دارد دولت ایران را یک ابرقدرت معرفی کند، در ابتدا می‌کوشد تا شاخص‌های یک ابرقدرت را نشان دهد. به نظر او واژه ابرقدرت برای نخستین بار برای دو دولت امریکا و شوروی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم به کار رفت چرا که این دو دولت هم از نظر جمعیت حائز برجستگی بودند، هم از نظر قدرت نظامی و انحصار سلاح‌های هسته‌ای و هم از نظر ایدئولوژیکی که پیش قراول دو مکتب کاپیتالیسم و کمونیسم بودند (محمدی، ۱۳۹۹: ۲۲). او در ادامه می‌گوید یک تفاهم بنیادین وجود دارد که یک دولت اگر هفت عامل قدرت یعنی جغرافیا، جمعیت، اقتصاد، منابع، قدرت نظامی، دیپلماسی و انسجام یا وحدت ملی را داشته باشد می‌توان نام ابرقدرت را بر آن گذاشت.

سپس با استناد به دیدگاه‌های متفکرانی چون میلر، جوزف نای و پاول دوکس، شاخص‌های دیگری چون برخورداری از قدرت نرم، توانایی هدایت یک استراتژی جهانی و توانایی نابودی جهان با سلاح هسته‌ای را نیز به این لیست اضافه می‌کند (محمدی، ۱۳۹۹، ص. ۲۳)، اما به‌رغم این تعریف‌گر به شواهد عینی درونی این شاخص‌ها می‌پرداخت، می‌توانست حد قابل قبولی از علمیت و تکیه بر شواهد را نشان دهد. در عمل، اما عناصر این تعریف فراموش شده و بیشتر بر عناصر قدرت نظامی تأکید شده است. چنانچه در ادامه توضیح می‌دهد که "در این گزارش به بخشی از موفقیت‌های نظامی جمهوری اسلامی و عملیاتی جبهه مقاومت در منطقه خواهیم پرداخت." (محمدی، ۱۳۹۹: ۳۱). یعنی از ابرقدرتی با آن شاخص‌های هفت یا ده‌گانه نهایتاً به "موفقیت‌های نظامی" بسنده می‌کند. البته در همین یک مورد نیز شواهد آمار و داده‌های متقن و معتبر ارائه نمی‌کند، جز برخی ادعاهای ژورنالیستی که ممکن است برخی از آنها درست هم باشند ولی در مقام یک نظریه‌پرداز دولت اسلامی ایران، این ادعاها و حدس‌های ولو علمی باید با شواهد عینی و تجربی نشان داده شوند.

سید محسن طباطبایی فر در کتاب *وجوه فقهی نقش مردم در حکومت*، در نقد آثار مربوط به دولت از منظر اسلامی توضیح می‌دهد که متفکر به جای پرداختن به جزییات دولت حتی از منظر فقه اجتماعی، بیشتر به مسئله هویت اسلامی پرداخته و به دفاع از کلیت اسلام برآمده است. یعنی به جای ارائه شواهد در مورد مثلاً مشروعیت دولت در اسلام، به دفاع فرهنگی از کلیت اسلام و اینکه اسلام برای همه چیز برنامه دارد می‌پردازد و عملاً از شواهد غفلت می‌کند. این نوع پردازش مسئله دولت، گونه‌ای از همان شبه‌علم‌هایی است که رندانه از زیر ارائه شواهد فرار می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۱۶).

۳-۴. "نقدپذیری و قابلیت اصلاح" در آثار مذکور

از آنجا که علم ماهیتاً با مقاومت در برابر ابطال شکل می‌گیرد، نقد را جز ذاتی علم می‌دانند، درحالی که شبه‌علم اغلب منتقد را با مباحث فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک طرد یا متهم به کج‌فهمی می‌کند. علم هرگاه به شواهد جدیدی دست یابد با نقد فرضیه‌های پیشین، می‌تواند مدعای قبل را پس گرفته و اصلاح کند، ولی شبه‌علم که اغلب از جنس باور است همیشه برخوردار از متعصبانه با مدعیات خود دارد و پذیرش دیدگاه‌های دیگر را ندارد. یکی از نمونه‌های شاخص نقدناپذیری و اصلاح‌ناپذیری را می‌توان در کتاب *اندیشه دولت*

مدرن، سید جواد طاهایی مشاهده کرد. بگذریم که این کتاب از همان صفحات نخست دچار نوعی آشفتگی در تعاریف است چنانچه در تعریف دولت می‌گوید "دولت به منظور تفکیک از حکومت و هیأت دولت و سازمان‌های بزرگ اداره کننده مطرح شده است. ما دولت را در معنایی نزدیک به حاکمیت یا اقتدار عالی، اما اندکی انضمامی‌تر از آن و در واقع همچون تعریفی مدرن برای حاکمیت در نظر گرفته‌ایم" (طاهایی، ۱۳۸۵: ۲). تعریفی که دقیقاً معلوم نیست چه می‌خواهد بگوید. در ادامه سعی دارد اندیشه هانا آرنست با مبنای متافیزیکی خاصی را در قالب هشت حلقه تصویر کند، آنگاه هر یک از این حلقه‌ها را با اندیشه و عمل امام خمینی با مبنای متافیزیکی کاملاً متفاوت مورد مقایسه قرار دهد و میان این دو "سازگاری تأمل برانگیزی" را شناسائی کند (طاهایی، ۱۳۸۵: ۱۹۹).

مقایسه دولت از نظر آرنست با دولت از نظر امام خمینی در نهایت به نوعی نقدناپذیری و اصلاح‌ناپذیری می‌انجامد. این دو از دو متافیزیک متفاوت به موضوع می‌نگرند. آرنست از متافیزیک اختیار به نظریه‌ای درباره آزادی می‌رسد که هر کسی باید به دنبال آن باشد. به نظر آرنست وضع بشری مکنون در آزادی است، آزادی که از جنس انسانی و اخلاقی است نه از جنس طبیعی (طاهایی، ۱۳۸۵: ۲۰۰-۲۰۱). در نقطه مقابل، نظریه امام خمینی بر متافیزیکی از تکلیف الهی استوار است که اختیار و آزادی را در چهارچوب اراده الهی می‌بیند و انسان در آن کاملاً مختار نیست. از دل اولی دولتی لیبرال در می‌آید و از دل دومی دولتی ملتزم به اجرای تام و تمام احکام شریعت. بدین سان چگونه می‌توان این مشابهت صوری را سازگاری تأمل‌برانگیز قلمداد کرد؟ نکته دیگر فردگرایی مفرط هانا آرنست و اولویت آن بر ساخت‌های جمعی است، هرچند او زندگی جمعی را بستر ظهور فردیت می‌داند ولی او زمانی دست به عمل یا اقدام می‌زند که آزاد از ضروریات جمعی، چه عینی و چه ذهنی، فقط خودش باشد.^۱ آرنست با تأکید فزاینده بر هویت فردی و عدم محدود شدن آن با هر امر بیرونی بر آن است که هویت فردی هیچگاه زایل نمی‌شود به گونه‌ای که غلبه انسان‌ها بر تاریخ و سپس خلق تاریخی جدید همه یا عمده مفاهیم آرنست

۱. آرنست در کتاب وضع بشر از دو مفهوم "زندگی وقف عمل" و "زندگی وقف نظر" سخن می‌گوید. در زندگی وقف عمل، زندگی را حول سه مفهوم کار معاش‌محور یا زحمت (labor)، کار تولیدمحور و خلاق یا کار (work) و عمل (action) یعنی عالی‌ترین نوع فعالیت انسان به سان عرصه‌ای مبهم و رازگونه تقسیم می‌کند که بیشتر به دلیل نتایج فلسفی‌اش مورد توجه قرار می‌گیرد. ر. ک: هانا آرنست (۱۴۰۰). وضع بشر. ترجمه مسعود علیا. تهران: انتشارات ققنوس.

از امکان یا ظرفیت انسانی آغاز کردن شروع می‌شود، از آن جمله عمل است که عبارت از اقدام بدون الیناسیون و از خودبیگانگی و مستقیماً ناشی از اراده آزاد افراد است. درست به همین دلیل نظریه آرنت در باب دولت قدری ناتمام است و صرفاً به نظریه‌ای در باب ماهیت و منشأ دولت می‌رسد، چرا که او نسبت به امکان تداوم آزادی فردی در متن ساختارهای نهادینه دولتی تردید دارد (طاهایی، ۱۳۸۵: ۲۴۲). اما در متافیزیک اندیشه امام خمینی، آزادی انسان در چهارچوب اراده الهی است به طوری که از تأسیس "دولت خداوندی" سخن گفته می‌شود (طاهایی، ۱۳۸۵: ۲۵۱-۳۱۷).

نوشته دیگری با عنوان *مبانی فرهنگی دولت*، از عبدالله ابریشمی با بحثی مفصل سعی دارد پایه دولت را از دوران باستان به این سو بررسی کند. او البته نقدی جدی بر نظریه مارکسیستی دولت روا می‌دارد و بر آن است که مشکل اساسی مارکسیست‌ها این است که بسیار متعصبانه با مسائل سیاسی، اجتماعی و تاریخی برخورد می‌کنند. آنها بدون توجه عمیق و علمی، از پیش، بر هر نظریه‌ای که اصول مارکسیسم را خدشه‌دار کند، مهر ابطال می‌زنند و هر تحلیلی که بر اصول مارکسیسم خدشه وارد کند را ساخته دست امپریالیست‌ها می‌دانند (ابریشمی، ۱۳۷۰: ۸۹). به نظر می‌رسد خود نویسنده در نقطه مقابل این رویکرد قرار دارد و هر ایده غیر سرمایه‌داری را به ایدئولوژی مارکسیسم نسبت می‌دهد. به قول دکتر سلیمی شاید اقتضای فضای عمومی سال‌های اول انقلاب همین ضدیت با سرمایه‌داری بود به طوریکه مثلاً اگر کسی در مناطق کمی بالاتر از متوسط شهر مثل سه راه ضرابخانه می‌نشست چون آنجا بالا شهر محسوب می‌شد و نزدیک محل سرمایه‌داری بود بد تلقی می‌شد (مصاحبه با جناب آقای دکتر حسین سلیمی، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۹/۷/۲۳ و ۱۳۹۹/۱۱/۱۰). به هر حال ظاهراً نگاه غیر علمی و مبتنی بر ایدئولوژی در هر دو سوی این مجادله طنین پر رنگی دارد. ابریشمی دولت را فرایند نهایی فعالیت‌های اجتماعی و تاریخی جامعه مدنی می‌داند که مردم تلاش می‌کنند تا آن را از انحصار درآورده و خصلت اجتماعی غضب شده‌اش را به آن بازگردانند (ابریشمی، ۱۳۷۰: ۱۱۹-۱۲۰). بدین ترتیب، این هم نگاه غیرانتقادی و اصلاح ناپذیر دیگری است که ضرورتاً باید دولت را غاصب دانست و بدون توجه به وجوه خدمت‌گرایانه دولت، که اگر نبود جامعه دچار هرج و مرج می‌شد، از دعوای مردم و دولت و "غضب قدرت" سخن می‌گوید. بدینسان این نوع نگاه به دولت نیز وجه دیگری از نگاه غیر علمی به دولت است.

۴. دولت پژوهی نزدیک به طیف علم

در دانشگاه تهران از دهه ۴۰ به بعد برخی استادان رویکردی را در پیش گرفتند که با عنوان رویکرد علمی شناخته می‌شد و محور آن آشنا شدن دانشجو با روش‌های گردآوری داده و تحلیل‌های پوزیتیویستی بود که تا پیش از آن سابقه نداشت. مقالات دکتر محمد رضوی در نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی از همین جنس بود. همین سنت زمینه‌ای شد برای این که دانشجو در کار علمی مسئله داشته باشد هر چند بعدها در کنار مباحث پوزیتیویستی مباحث دیگری نیز مطرح شد، ولی در آن زمان این پیشرفت بسیار مهمی در تحول رشته علوم سیاسی و مقوله دولت محسوب می‌شد (مصاحبه با ابوالفضل دلاوری، ۱۳۹۷/۱۲/۱). حتی امروز برخی محققان باور دارند که برای مطالعات دینی نیز نیازمند به این رویکردهای مسئله‌محور هستیم یعنی در اندیشه اسلامی نیز اگر یک اندیشه بخواهد به نظریه و الگو تبدیل شود، باید از علوم جدید کمک بگیرد، چرا که اگر این علوم نباشند نمی‌توان آن مفاهیم دینی را دنیوی کرد (مصاحبه با منصور میراحمدی، تاریخ ۱۳۹۹/۹/۱۷). با استناد به آن پیشینه، در کنار آثار دولت‌پژوهی که با معیار علمی تطابق کمتری دارند، لازم است اشاره کنیم که طی یک دهه اخیر آثاری نیز منتشر شده که تا حدود زیادی با معیارهای علمی انطباق دارند. در اینجا به سه نمونه اشاره می‌کنم، یکی، کتاب چپستی، تحول و چشم‌انداز دولت، اثر احمد گل محمدی و دیگری، تاریخ تحول دولت در اسلام، داود فیرحی و کتاب تبارشناسی حکمرانی و تغییر در ایران سده نوزدهم، نوشته مجتبی یاور.

در مورد کتاب نخست، به سبب آشنایی احمد گل محمدی با روش پژوهش و فعالیت علمی در چهار حوزه تاریخ‌پژوهی، روش‌پژوهی، فرهنگ‌پژوهی و دولت‌پژوهی، پژوهش‌های او هم از وجوه تاریخی قابل قبول برخوردار است و هم از مبانی متدولوژیک قوی. حاصل فعالیت او در عرصه دولت‌پژوهی که در کتاب چپستی، تحول و چشم‌انداز دولت نمودار شده، کاری به غایت روشمند و مبتنی بر شواهد و براهین منطقی و دقیق است. هر چند این کتاب درباره دولت در ایران نیست اما با ارائه تعریف منسجم از دولت چهارچوبی قوی برای آسیب‌شناسی دولت در ایران به دست داده که راهگشای پژوهش‌های زیادی در این زمینه است. در مورد کتاب گل محمدی که با چهارچوب مفهومی وبری پیش رفته، اشاره به تعریف او از دولت می‌تواند مقصودرسان باشد. به نظر او تعریف دولت باید کلی باشد

تا بتواند مفهومی انتزاعی و متافیزیکی را تعبیر کند و برای اکثر دولت‌ها قابلیت اجرایی داشته باشد (گل محمدی، ۱۳۹۴: ۲۸). از دید او دولت، دوگانه‌ای هستی‌شناختی و کارکردی است که باید در کنار هم نگریسته شود (گل محمدی، ۱۳۹۴: ۲۸-۲۹). آنگاه او میان عناصر لازم و کافی و عناصر تکمیلی دولت تفکیک قائل شده و چهار رکن زور، انحصار، مشروعیت و قلمرو را عناصر لازم و کافی تعریف دولت دانست، هر کدام از این رکن‌ها به تنهایی شرط لازم، اما هر چهار رکن در کنار هم شرط کافی هستند (گل محمدی، ۱۳۹۴: ۳۱-۳۲). نکته مهم دیگر این تعریف این است که این عناصر باید منسجم باشند و انسجام به این معناست که هیچ یک به تنهایی مفهوم دولت را نمی‌رساند و این کلیت است که با هم یک هویت را می‌سازد و آن هویت به تنهایی معنی می‌دهد (گل محمدی، ۱۳۹۴: ۳۲). بالاخره نکته مهم دیگر اینکه این انسجام نیز به تنهایی کافی نیست بلکه دولت باید ساختارمند باشد به این معنا که یکی از این عناصر نقش محوری داشته باشد و سایر عناصر حول آن شکل بگیرند. او زور را عنصر محوری دولت می‌داند که بقیه ارکان حول آن قرار می‌گیرند. اهمیت زور در این تعریف آنجاست که چنین اعمال زور نهادمند مشروع انحصاری، از هیچ نهاد دیگری در جامعه جز دولت بر نمی‌آید (گل محمدی، ۱۳۹۴: ۳۲-۳۳). در همین چهارچوب بود که او دولت را در ادامه بحث ویر "نهاد مدعی کاربرد انحصاری زور مشروع در قلمرو معین" مبتنی بر عناصر اصلی و تکمیلی تعریف کرد (گل محمدی، ۱۳۹۴: ۳۴). به همین سبب او هرگز نپذیرفت که اعتبار دولت کم شده، بلکه عقیده داشت که تنها کارویژه‌های دولت متفاوت شده و از سطح داخلی به سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی تغییر ماهیت داده است؛ اما دولت همچنان نیروی اول عرصه سیاسی است و تا آینده قابل پیش‌بینی نیز نمی‌توان از آن غفلت کرد. چنین تعریفی از دولت که اصالتاً از ویر است اما طرح وجوه مختلفی چون کلیت، انسجام، ساختارمندی، شروط لازم و کافی و عناصر تکمیلی آن که متعلق به گل محمدی است، کار او را حائز برجستگی خاصی کرده است. نکته مهم این است که او برای جزء جزء این تعریف شواهدی دقیق از نکته سنجی‌های متفکران دولت‌پژوه ارائه می‌دهد و در نهایت این تعریف را با افزودن این وجوه خلاقانه از آن خود می‌کند.

در مورد کتاب دوم، نیز به سبب آشنایی فیرحی با متدولوژی، دولت در تاریخ ایران و همچنین تاریخ اسلام، پژوهش او از وجوه تاریخی و عینی مناسبی برخوردار است. او در

این کتاب عینیت یافتگی مفهوم دولت را در تاریخ اسلام و تاریخ ایران تا انتهای صفویه نشان می‌دهد. در خلافت عباسی به دو نهاد ایرانی یعنی وزارت و امارت اشاره و سعی می‌کند شواهد تحول این دو نهاد مهم را تصویر کند. نهاد وزارت با خلافت هارون‌الرشید (۱۹۳-۱۷۰ ق.) و حضور برمکیان در دولت اسلامی، به تقلید از رسوم دربار ساسانی شکل گرفت. تأسیس وزارت با هدف سوق دادن خلیفه به درون حجاب دارالخلافة و دور نگه داشتن او از انظار مردم، ضرورت پیدا کرد. وزیر ابتدا اختیارات محدودی داشت چنانچه او را "وزیر تنفیذ" می‌گفتند، ولی از نیمه دوم قرن دوم هجری به تدریج "وزیر تفویض" شکل گرفت که صلاحیت و اختیار مطلق داشت و به قول ماوردی، حاکم مطلق و مدبر امور در مسائلی چون قراردادهای حل عقد و عزل و نصب‌ها بود (فیرحی، ۱۳۸۶، ص. ۲۷۱).

خلافت عباسی بعد از یک‌صد سال به تدریج اقتدار خود را در مرکز خلافت از دست داد، به‌ویژه با شکل‌گیری نهاد امارت، قدرت مالی و نظامی آن به امرای محلی منتقل شد. اما همین امارت نیز در حد "امارت استکفا" که مبتنی بر کفایت و شایستگی امیران منصوب خلیفه بود، باقی نماند بلکه "امیران استیلا" ظاهر شد که با قهر و غلبه قدرت را تصاحب کرده و خلیفه مشروعیت آنها را از روی اجبار به رسمیت شناخت. فیرحی با اشاره به خلفایی چون ابوالعباس احمد راضی (۳۲۲-۳۲۹ ق.)، متقی (۳۲۹-۳۳۳ ق.) و مستکفی (۳۳۳-۳۳۴ ق.)، شواهد این ادعای خود را در دوره خلافت اسمی عباسیان از سال ۲۳۲ ق. ردیابی می‌کند (فیرحی، ۱۳۸۶: ۲۷۲). در ادامه می‌کوشد تا این ساختار را در دوره صفویه نیز پیگیری کند و از دو دیدگاه صفویه به‌سان طلیعه دولت ملی ایران و صفویه به‌سان تداوم سنت اسلامی دوره میانه در وجه شیعی آن، یاد می‌کند (فیرحی، ۱۳۸۶، ص. ۳۹۵). دولت صفوی بر سه پایه تصوف، تشیع و سلطنت استوار بود که دو دوره حکمرانی واقعی (۹۰۷-۱۱۴۵ ق.) و اسمی (۱۱۴۵-۱۲۰۰ ق.) را از سرگذراند. آنگاه تحول از وجه واقعی به وجه اسمی را از خلال بررسی نهادهای قدرت صفوی مانند شاه/سلطان، دربار و نهادهای مرکزی، نهادها و سازمان‌های دینی (شامل ملاباشی، صدر، شیخ الاسلام، قاضی و قاضی عسکر) و نهادها و سازمان‌های اجرایی نشان می‌دهد (فیرحی، ۱۳۸۶: ۴۱۵-۴۴۵). نکته مهم اینکه فیرحی همه اینها را با اشاره به ساختارهای عینی نشان داده و از مباحث صرفاً استدلالی و منطقی بجز در موارد محدود اجتناب کرده است.

در مورد کتاب سوم، نیز به سبب آشنایی مجتبی یاور با متدولوژی و غور در آثار دولت پژوهی تاریخی در ایران قرن نوزدهم، پژوهش او نیز هم از وجوه تاریخی برخوردار است و هم از مبانی روش شناسانه. ایده اصلی کتاب *تبارشناسی حکمرانی و تغییر در ایران سده نوزدهم*، تحول کردار حکمرانی در ایران است، بدین ترتیب هدف او فهم تحول حکمرانی در این دوره در قیاس با حکمرانی ادوار قبل از آن است. او سعی می‌کند چگونگی این تحول را به سبکی کاملاً روش‌مند نشان دهد. یاور در این کتاب حیطه‌های این تحول را در دو عرصه عینی و ذهنی (یا ادراکی) بررسی می‌کند. در باب روندهای عینی سه شاخص مهم را مورد توجه قرار می‌دهد. یکم، سازمان اعمال قدرت، شامل مهار خشونت، نظام جزایی، طرح قانون و مدارای مذهبی؛ دوم، مقوله توزیع قدرت شامل شاه‌بنیاد تحول و دوگانه شاه و وزیر؛ سوم، مرجع اعمال قدرت، شامل علما، مردم و حکومت و آزمون مصلحت‌بخش (یاور، ۱۳۹۵، ص فصل دوم). در باب روند ذهنی یا ادراکی، فرض نویسنده آن است که تحول در ایران کرداری گفتمانی و فراتر از نقش افراد و سوژه‌های منفرد است. بنابراین، او سعی می‌کند با کنار هم قرار دادن این حیطه‌ها در منظومه‌ای گفتمانی به درکی منسجم از تحول در حکمرانی ایرانی برسد (یاور، ۱۳۹۵: ۴۸۶-۴۸۳).

یاور در همان صفحات نخستین کتابش بر گونه‌ای از شبه‌علم‌گرایی در تحقیقات مربوط به تحول دولت در ایران می‌تازد که درک ما را از تحول دچار اختلال کرده است. به نظر او بسیاری از محققان، شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس در دهه‌های آغازین سده نوزدهم را نخستین عامل شکل‌گیری خودآگاهی درباره ضرورت تحول دولت در ایران می‌دانند. او فرو کاستن تحول به یک نقطه خاص را عامل اصلی غفلت از گستره و عمق تحولات دانسته، و می‌گوید درست است این جنگ‌ها یکی از عوامل این تحول بود اما نه نخستین و عامل اصلی آن. چرا که شواهد تاریخی معتبر چیز دیگری را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، آیا اگر ایرانیان در این جنگ‌ها شکست نمی‌خوردند، هرگز به تحول نمی‌اندیشیدند؟ تکیه صرف بر این روابط علی: عدم وجود جنگ (علت)، عدم وجود تحول (معلول)، موجب می‌شود تا از سایر الگوهای تحول حکمرانی غفلت شود. این بدان معناست که این استدلال را تنها می‌توان گونه‌ای استنتاج صرف منطقی دانست، که نمی‌تواند شاهدهی معتبر بر چرایی تحول دولت در ایران باشد. بدین ترتیب، این‌گونه تقلیل

مواد معتبر تاریخی به یک استنتاج صرف منطقی را می‌توان نوعی پرهیز از شواهد تجربی و تاریخی و یکی از شاخص‌های مهم شبه‌علم دانست (یاور، ۱۳۹۵: ۶-۷). در برابر این نقد ظریف و جدی به محققان و تاریخ پژوهان ایرانی، او لحظه به لحظه استدلال‌های خود را بر شواهد تجربی تاریخی استوار می‌سازد و با زنده کردن بسیاری از منابع تاریخی محجور و مغفول، درک نوین و معتبر مبتنی بر داده‌های تاریخی به همراه استدلال‌های فلسفی منطقی از تاریخ تحول و ترقی در ایران ارائه می‌دهد.

نتیجه‌گیری

این مقاله برای ارائه پاسخی معتبر به این پرسش ارائه شد که چگونه در برخی آثار منتشر شده درباره دولت در ایران، شبه‌علم به جای علم نشسته است؟ با آگاهی از وجود عوامل متعدد در چنین مسئله‌ای ما پاسخ خود را بر این فرضیه استوار کردیم که حداقل چهار معیار برای تفکیک علم از شبه‌علم وجود دارد (وارسی علمی، قابلیت آزمایش، تکیه بر شواهد، نقد و اصلاح پذیری) که در بسیاری از آثار مورد بررسی، سمت و سوی بحث‌ها در دو سر طیف علم/ شبه‌علم، به سمت شبه‌علم تمایل دارد. برای آزمون این فرضیه، بعد از مقدمات، مقاله را به دو قسمت اصلی تقسیم کردیم. در قسمت نخست، با بررسی منابع موجود و تمرکز بر دوگانه علم/ شبه‌علم کارل پوپر، معیارهایی را به لحاظ نظری برای این دوگانه‌سازی استخراج کردیم و ویژگی‌ها و شاخص‌های هر کدام را شرح دادیم. در قسمت دوم، سعی کردیم به لحاظ عملی وضعیت این چهار معیار را در آثار مذکور بررسی کنیم. در مورد شاخص "وارسی علمی" گفتیم که اگر به شکل طیفی نگاه کنیم آثاری که وجه غالب‌شان شبه‌علمی است، نه تنها مرور ادبیات در موضوع مربوطه نداشته‌اند و لذا ارجاعی به منابع معتبر ندارند، بلکه به واریسی علمی و تعیین نسبت با دانش موجود اهتمام نکرده‌اند. بنابراین، برخلاف نظریه‌های معتبر علمی اساساً نسبتی با دانش موجود و مرزهای دانش ندارند. در مورد شاخص "قابلیت آزمایش" گفتیم که یک اثر زمانی علمی محسوب می‌شود که دانشمندان بتوانند با رویکرد فراغت از ارزش، آن را مورد آزمون قرار دهند. برخلاف شبه‌علم که عمدتاً ارزشی و غرض‌مند است و لذا آزمون‌پذیر نیست، و حمایت از پیش‌فرض‌ها و پیش‌پنداشت‌ها برایش اولویت دارد، علم خود را در موقعیت‌های متفاوت در معرض آزمون‌های جدید قرار می‌دهد تا از طریق مقاومت در برابر ابطال بر

اعتبار خود بیفزاید. در مورد شاخص "تکیه بر شواهد" گفتیم که شواهد از چند جهت برای علم اهمیت دارند. از سوئی، شواهد تجربی می‌توانند باور به علمیت را تقویت کنند، یعنی دانشی که ابطال‌پذیر بود ولی با شواهد فراوان در برابر ابطال مقاومت کرد دانشی معتبر است. از سوی دیگر، شواهد جدید ابزار مهمی هستند که می‌توانند تجارب قبلی را متحول کنند و دانشمندان را به نقد، کنار نهادن و اصلاح نظریه موجود یاری رسانند. در مورد "شاخص نقد و اصلاح‌پذیری" گفتیم که علم زمانی علم است که بتوان آن را ابطال کرد، پس تلاش برای ابطال بخشی از پروژه علم است، برخلاف شبه‌علم که نقد را اهانت تلقی می‌کند و منتقد را اگر نادان، مرتجع و ضد ارزش نداند حداقل او را بدفهم و کج‌اندیش محسوب می‌کند. چنین نگاهی به علم طبعاً نقصی در خود نمی‌بیند تا در صدد اصلاح برآید.

اینک در مقام نتیجه‌گیری نکات زیر را می‌افزایم.

۱. به قول ادوین آرثر برت که تأکید دارد علوم تجربی نوین مولود تجربه‌گرایی، فلسفه‌بافی، خرافه‌اندیشی و خوابگردی عالمان‌اند و عالمان بزرگ آن در کنار تجربه و ریاضیات گاهی فرمانبر اندیشه‌های متافیزیکی و انگیزه‌های غیرعقلانی نیز بوده‌اند که در نهم بر آنها فرمان رانده‌اند، هرچند در عیان صورت تجربی آن حفظ شده است (برت، ۱۳۷۸، ص. ده). بر این اساس بررسی آثار منتشره در ایران نشان می‌دهد که در دولت‌پژوهی ایرانی با طیفی از استدلال‌ها مواجه هستیم که نه ضرورتاً تجربی یا عقلانی - فلسفی‌اند، نه ضرورتاً متافیزیکی - نقلی، بلکه صاحبان این آثار در استدلال‌هایشان گاه بر عناصر عینی و تجربی تأکید داشته‌اند و گاه بر عناصر غیرعقلانی و متافیزیکی. البته در برخی از این آثار که غالب مباحثشان از جنس شبه‌علم بوده است، فرو کاستن مبادی متافیزیکی به برخی اباطیل خود بخشی از جریان شبه‌علمی است، و الا مبادی غیرتجربی - غیرمشاهدتی بیرونی و مبتنی بر حواس علوم نوین (چه پیشینی و چه پسینی) مورد توجه طیف وسیعی از متفکران بوده و در جهت آن نیز استدلال‌های قوی ارائه شده است. به طوری که برخلاف پوزیتیویست‌های حلقه وین، این متفکران به دنبال روفتن مابعدالطبیعه از خانه علم نبودند و آن را به رسمیت می‌شناختند.

۲. در کنار آثار دولت‌پژوهی که با معیار علمی تطابق کمتری دارند، هرگز نمی‌توان از معدود کوشش‌های ارجمندی که برای دولت‌پژوهی عالمانه و مبتنی بر شاخص‌های معتبر

علمی انجام شده است غفلت کرد. اشاره به دو نمونه از این دست آثار که تطابق زیادی با معیارهای علمی دارند می‌تواند امید به این گونه مطالعات را افزایش دهد. تعریف بسیار روشمند گل محمدی از دولت به سان نهاد مدعی اعمال انحصاری زور مشروع در قلمرو معین و نقد یاور به محققان و تاریخ پژوهان ایرانی مبنی بر اینکه استدلال آنها در مورد منشأ تحول دولت در ایران یک استنتاج صرف منطقی است نه استدلالی مبتنی بر شواهد تجربی تاریخی، درک تازه‌ای از تاریخ تحول دولت در ایران ارائه داده است.

۳. بدین ترتیب، می‌توان نگاه به مقوله علم / شبه‌علم را مانند هر پدیده انسانی دیگر به صورت طیفی نگریست. بدین معنا که نمی‌توان هیچ اثری را صددرصد علمی یا صددرصد شبه‌علمی دید. فقط بحث به اغلیت شاخص‌ها برمی‌گردد. هر اثر علمی قطعاً عناصر شبه‌علمی نیز در خود نهفته دارد و هر اثر شبه‌علمی نیز عناصر علمی را در خود مکنون دارد.



منابع

الف) فارسی

- ابریشمی، عبدالله (۱۳۷۰). *مبانی فرهنگی دولت*. تهران: ناشر مؤلف، چاپخانه ارژنگ.
- آرنت، هانا (۱۴۰۰). *وضع بشر*. ترجمه مسعود علیا. تهران: انتشارات ققنوس.
- امیرخسروی، بابک (۱۳۹۷). *دولت در ایران: نقدی بر نظریه شیوه تولید آسیایی کارل مارکس*. تهران: نشر اختران.
- برت، ادوین آرثر (۱۳۷۸). *مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین*. ترجمه عبدالکریم سروش. چاپ سوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- طاهایی، سیدجواد (۱۳۸۵). *اندیشه دولت مدرن: به سوی نظریه دولت امام خمینی*. چاپ دوم. تهران: دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- طباطبائی فر، سید محسن (۱۳۹۳). *وجوه فقهی نقش مردم در حکومت*. تهران: نشر نی.
- فیرحی، داود (۱۳۸۶). *تاریخ تحول دولت در اسلام*. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
- قریب، حسین (۱۳۹۲). *دولت عقلانی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۴). *چیستی، تحول و چشم انداز دولت*. تهران: نشر نی.
- گودلیه، موریس (۱۳۵۸). *شیوه تولید آسیایی*. ترجمه امیر اختیار. تهران: نشر بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- محمدی، منوچهر (۱۳۹۹). *ایران ابرقدرت منحصر به فرد*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نعمانی، فرهاد (۱۳۵۸). *تکامل فنودالیزم در ایران*. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ویتفولگ، کارل آ. (۱۴۰۰). *استبداد شرقی*. ترجمه محسن ثلاثی، چاپ ششم. تهران: نشر ثالث.
- یاور، مجتبی (۱۳۹۵). *تبارشناسی حکمرانی و تغییر در ایران سده نوزدهم*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

ب) مصاحبه

- گفتگو با جناب آقای دکتر منوچهر محمدی، تاریخ مصاحبه ۱۴۰۱/۴/۲۲۰، محل نگهداری معاونت پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی.
- گفتگو با جناب آقای دکتر حسین سلیمی، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۹/۷/۲۳ و ۱۳۹۹/۱۱/۱۰، محل نگهداری معاونت پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی.

- گفتگو با جناب آقای دکتر ابوالفضل دلاوری، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۷/۱۱/۱۸ و ۱۳۹۷/۱۲/۱، محل نگهداری معاونت پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی.
- گفتگو با جناب آقای دکتر احمد نقیب‌زاده، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۹/۷/۱۹ و ۱۴۰۰/۲/۱۷، محل نگهداری معاونت پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی.
- گفتگو با جناب آقای دکتر فرهنگ رجایی، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۸/۳/۳، محل نگهداری معاونت پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی.
- گفتگو با جناب آقای دکتر منصور میراحمدی، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۹/۶/۱۰ و ۱۳۹۹/۹/۱۷، محل نگهداری معاونت پژوهشی دانشگاه علامه طباطبائی.

ج) انگلیسی

- Qhaemi, S. Nassir, (2003). The Concept of psychiatry: a pluralistic approach to the mind and mental illness. The Johns Hopkins University Press.
- Krahg, Helge, "Karl Popper and modern Cosmology: His thoughts and their Impact" in Zuzana Parusniková, David Merritt (2021). *Karl Popper's Science and Philosophy*, Switzerland, Springer.
- Dewitt, Richard (2011). *Worldviews: An Introduction to the History and Philosophy of Science*, 2nd edition, Blackwell Publishing.
- Keeley, Brian L., "Is a belief in providence the same as a belief in conspiracy?", in Asbjørn Dyrendal, David G. Robertson, Egil Asprem, ed.(2018). *Handbook of Conspiracy and Contemporary Religion*. Leiden & Boston, Brill.
- Collins, Harry (1992). *Changing Order: Replication and Induction in Scientific Practice*. The University of Chicago Press.
- Gal-Or, Benjamin (1987). *Cosmology, Physics, and Philosophy: Including a New Theory of Aesthetics*. 2nd edition. Springer-Verlag New York Inc.
- Giannelli, Paul C., Imwinkelried, Edward J. & Peterson, Joseph L. (2011). "Reference Guide on forensic Identification Expertise", in *Reference Manual on Scientific Evidence*. 3rd edition. Washington D. C., the National Academies Press.
- Gough, David, Oliver, Sandy & Thomas, James (2017). *An Introduction to Systematic Reviews*. 2nd edition. Sage Publication.
- Skelton, Randall R. (2011). *A Survey of the Forensic Sciences*. Printed in the USA, Copyright by Randall R. Skelton.
- Pastorino, Ellen E., Susann M. Doyle-Portillo (2021). *What is Psychology? Foundations, Applications, and Integration*. Cengage.
- Pigliucci, Massimo & Boudry, Maarten, ed. (2013). *Philosophy of Pseudoscience: Reconsidering the Demarcation Problem*. University of Chicago Press.

استناد به این مقاله: مولائی، آیت. (۱۴۰۱). تهی شدن شأن ریاست جمهوری رئیس جمهور در اصلاحات سال ۱۳۶۸. دولت پژوهی، ۲۳-۵۷، (۲۹)۸، doi: 10.22054/tssq.2022.69191.1282



The State Studies Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.